



گفت‌وگو با دکتر سیامک زند رضوی (جامعه‌شناس)

ثمرات دیالوگ؛ تبعات مونولوگ

«تفکر نقادانه» و «زیست پرستگرانه» نتیجه‌پایندی به فرهنگ گفت‌وگو است

نیما مابری

جامعه‌ای که به‌اصول «دیالوگ» پایبند است و فرهنگ مونولوگ در ساخت اجتماعی و ساختار تاریخی آن حضور کم‌رنگی دارد اغلب نسل پرستگرتر و مطالبه‌گرتری را تربیت می‌کند و به‌تبع این زیست پرستگرانه، تفکر نقادانه هم در آن جامعه ریشه‌های عمیق‌تری می‌گیرد. به این اعتبار، می‌توان گفت: «دیالوگ»، «زیست پرستگرانه» و «تفکر نقاد» سه مؤلفه‌ای هستند که برهم تأثیر و تأثر متقابل دارند. برای بررسی این موضوع در جامعه ایران با دکتر سیامک زند رضوی، جامعه‌شناس مردم‌مدار، به گفت‌وگو نشستیم. او که تحقیقاتش در همین زمینه را در قالب کتابی با عنوان «فرصتی برای پرستگرانه زیستن» گردآوری کرده است در اینباره نگاهی قابل تأمل دارد. زند رضوی معتقد است «فرهنگ پدرسالار» عمده‌ترین مانع در راه شکل‌گیری تفکر نقادانه و روحیه پرستگرانه است و با توجه به اینکه چنین فرهنگی در جامعه ما چند دهه است که در حال عقب‌نشینی است نسل امروز جامعه ایرانی از هر زمان دیگری، دارای زیست پرستگرانه و برخوردار از تفکر نقادانه بیشتری است و این امری مبارک و پیشبرنده برای جامعه ایرانی است.

● جناب دکتر زند رضوی، برای اینکه «فرهنگ دیالوگ» و «گفت‌وشنودن مؤثر» در یک جامعه نهادینه شود لازم است که افراد برخوردار از چه ویژگی‌هایی باشند؟ حداقل ۷ اصل اساسی را باید مدنظر داشت تا دیالوگ و گفت‌وگو برقرار شود؛ نخست اینکه، برای شخص طرف گفت‌وگویمان، حرمت قائل شویم. دوم،

مقاوت از ما می‌اندیشد. در واقع باید مسلط به بینش جامعه‌شناسانه شد تا بتوانیم بسترهای فکری افراد مختلف را درک و فهم کنیم. چهارم، برای یادگیری ارزش قائل شویم؛ تاجایی که حاضر باشیم حتی از مخالف خود هم بیاموزیم. پنجم، بدون پیش‌فرض و قضاوت پیشینی با دیگری برخورد کنیم و او را به‌عنوان یک انسان و نه یک نمونه بشنویم. ششم، بتوانیم شنونده خوبی باشیم؛ برای برقراری دیالوگ درست و گفت‌وگو مؤثر باید یاد بگیریم که ابتدا شنونده کاملی باشیم. هفتم، هدف ما از دیالوگ باید «رسیدن به فهم مشترک» باشد. اگر قرار باشد در یک دیالوگ به‌دنبال برنده و بازنده و نتیجه‌گیری سریع باشیم قادر به برقراری دیالوگ نخواهیم بود بنابراین باید در همه احوال صبور باشیم.

● فرهنگ دیالوگ در چه بستری جامعه‌ای سخت‌تر ریشه می‌گیرد؟

در جوامعی که «فرهنگ پدرسالاری» حضور پررنگی دارد اغلب فرهنگ دیالوگ بخواهی نهادینه نمی‌شود؛ فرهنگ پدرسالار مانعی جدی برای رشد جامعه‌ای تعاملی است.

● این روزها از سوی برخی جامعه‌شناسان و تحلیل‌گران اجتماعی با این اظهارنظر مواجه می‌شویم که «جامعه ما جامعه پرستگری نیست»؛ می‌دانیم شما تحقیقاتی پیرامون این موضوع داشته‌اید؛ به این اعتبار، می‌خواهیم بدانیم آیا طبق تحقیقات‌تان با چنین گزاره‌ای موافق هستید؟

قطعاً با چنین اظهارنظری هم رأی نیستم؛ اتفاقاً بر این باورم که نسل جوان ما کاملاً یک نسل پرستگر و به تبع، مطالبه‌گر است.

● اساساً «زیست پرستگرانه» چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟

«پرستگری» یک ویژگی انسانی است. اساساً هر انسانی با سه ویژگی «کنجکاوی»، «خارقیت» و «پرستگری» متولد می‌شود که تشخص انسانی او را می‌سازد. از همین رو است که کودکان مدام از «چیستی» و «چراپی» می‌پرسند.

● چه عواملی می‌تواند روی این ویژگی ذاتی انسان تأثیر بگذارد و او را به انسانی بدون پرسش بدل کند؟

ساختارهای قدرت غیر پاسخگو از جمله ساختار پدرسالارانه یکی از علت‌های اساسی

می‌تواند باشد. باوجود اینکه، در جوامع امروزی این فرهنگ عقب‌نشینی‌هایی کرده است، اما هنوز هم، رگه‌هایی از نفوذ و قدرت آن را می‌شود در همه جوامع و در همه طبقات اجتماعی ردیابی کرد؛ بسته به اینکه آن جامعه چقدر شهری یا روستایی باشد یا اینکه چقدر ساختارهای مدرن جایگزین ساختارهای سنتی‌اش شده باشد و... این امر می‌تواند جلوه‌گری‌های متفاوتی داشته باشد.

● سیستم پدرسالارانه چطور می‌تواند روحیه پرستگری انسان را تحت‌الشاع قرار دهد و آن را تضعیف کند؟

سیستم پدرسالارانه «فرهنگ دیالوگ» را به رسمیت نمی‌شناسد و مبتنی بر مونولوگ است. به این معنا که در یک خانواده پدرسالار، بزرگ خانواده (پدر یا در مواردی حتی مادر یا مادر بزرگ یا...) تصمیم می‌گیرد و حرف و نظر او برای دیگر اعضای خانواده لازم‌الاجرا می‌شود. این نگاه سلسله‌مراتبی و از بالا به پایین، پرستگری را برنمی‌تابد. بنابراین کودکی که در چنین بستری پرورش می‌یابد اولین ضربه را می‌بیند.

● نظام آموزشی چقدر می‌تواند تقویت‌کننده یا تضعیف‌گر روحیه پرستگری باشد؟

نقش نظام آموزشی بویژه در سطح مدارس در پرستگرانه زیستن کودک غیرقابل انکار است. وقتی تشخص کودکان در روند آموزش مدارس انکار شود روحیه پرستگری در آنان تضعیف می‌شود. کودک وقتی با یک سری متون درسی یکسان و مشابه مواجه می‌شود که با تجربه زیسته او تا آن سن؛ به‌لحاظ زبان مادری، فرهنگی و سنت‌ها و وضعیت سکونتش در شهر یا روستا و... همخوانی ندارد در اینجاست که آسیب به او وارد می‌شود و فرهنگ دیالوگ در او ریشه نمی‌گیرد. همانند نظام پدرسالار، در نظام آموزشی یکطرفه که اصطلاحاً «آموزش بانکی» گفته می‌شود؛ کودکان همچون فلکی فرض می‌شوند که باید اطلاعاتی در آنان ذخیره شود و سپس در جلسات امتحان، از

آنان پس گرفته شود. بنابراین پرستگری در «آموزش بانکی» هم جایگاه و شأنتی ندارد. ● آیا امروزه با وجود فضای مجازی و چرخش اطلاعات در بستر اینترنت، این روند دچار تغییر تحول نشده است؟ کاملاً درست است. با وجود نظام پدرسالار در خانواده و نظام آموزشی یکطرفه در مدارس، اما امروزه به‌دلیل اینکه نسل جوان جامعه، به منابع اطلاعاتی متعددی در شبکه‌های مجازی و رسانه‌های جدید دسترسی دارند برایشان این امکان فراهم شده است که پاسخ پرسش‌هایشان را در فضاهای دیگری به غیر از خانه و مدرسه یا والدین و معلم جست‌وجو کنند.

به‌همین دلیل است که معتقدم که جامعه امروز ما اتفاقاً جامعه بسیار پرستگری است؛ علی‌رغم اینکه ساختارهای خانواده و نظام آموزشی مجالی برای بروز این پرستگری نباشند اما این روحیه در نسل امروز بیش از پیش بروز دارد؛ چرا که بواسطه وسایل ارتباطی، انحصار اطلاعات را ساختار قدرت خارج شده است. به این معنا که در گذشته، اطلاعات تنها منحصر به کتاب‌ها و دانش تنها نزد معلم، استاد یا والدین بود؛ اما اکنون نسل جدید دانش آموزان و دانشجویان از طرق مختلف به اطلاعات دسترسی پیدا می‌کنند و حتی از معلمان و استادان خود هم پیشی می‌گیرند؛ هم به‌لحاظ بینش، هم به‌لحاظ اطلاعات و هم از نظر روش شناسی در آن رشته علمی از استادان خود جلو می‌افتند و به‌همین دلیل هم بسیار پرستگر و منتقد می‌شوند.

● حال که معتقدید جوانان و نسل امروز ما بیش از هر برهه دیگری برخوردار از روحیه پرستگری است؛ ارزیابی‌تان از وضعیت «تفکر نقادانه» در جامعه ما چگونه است؟

در دنیای امروز همان‌طور که روحیه پرستگری افزایش یافته است نگاه نقادانه هم بیشتر شده است؛ چرا که خواسته و ناخواسته در درون بسیاری از پرسش‌ها نقدی به یک واقعیت تعبیه شده است. بنابراین باورم نسل جوان ما کاملاً یک نسل

بر این باورم نسل جوان جامعه ایرانی، یک نسل پرستگر و به تبع، نسلی نقاد و مطالبه‌گر است. به رغم اینکه ساختارهای خانواده و نظام آموزشی شاید مجالی برای بروز این پرستگری نباشند اما این روحیه در نسل امروز بیش از پیش بروز دارد. چرا که بواسطه وسایل ارتباطی، انحصار اطلاعات از ساختار قدرت خارج شده است. به این معنا که در گذشته، اطلاعات تنها منحصر به کتاب‌ها و دانش تنها نزد معلم، استاد یا والدین بود؛ اما اکنون نسل جدید از طرق مختلف به اطلاعات دسترسی پیدا می‌کنند و حتی از معلمان و استادان خود هم پیشی می‌گیرند؛ به‌همین دلیل هم، به‌دنبال فرهنگ دیالوگ محور هستند و مونولوگ را بر نمی‌تابند.

پرستگر و نقاد است. به‌طور طبیعی همیشه والدین مورد نقد فرزندانشان قرار گرفته‌اند. به‌همین دلیل هم هست که در تاریخ بشر همیشه تفاوت نسلی وجود داشته و تغییرات ممکن شده است. اما امروزه، این مسأله شتاب بیشتری گرفته است. این امر به تغییرات نهاد خانواده هم بازمی‌گردد. به این معنا که در خانواده امروزی، مادران استقلال مالی و شغلی و اجتماعی بیشتری یافته‌اند و به تبع در محیط خانه و خانواده هم تأثیرگذاری بیشتری دارند. چنین مادرانی اغلب اجازه نقد بیشتری هم به فرزندانشان خود می‌دهند. زیرا که به لحاظ تاریخی در گروه بی‌قدرتان بوده‌اند. اما پدران معمولاً در این بین نقش کم‌رنگ‌تری در نقدپذیرکردن کودکانشان دارند.

● با اینکه معتقدید نسل جدید پرستگرتر شده و از تفکر نقادانه بیشتری هم برخوردار است چرا ظهور و بروزش را در جامعه هنوز کم می‌بینیم؟

در پاسخ به این پرسش‌تان باید گفت؛ نباید همه جامعه را یک کل یکپارچه دید؛ بسته به اینکه، جامعه شهری یا روستایی باشد یا از چه خرده فرهنگی‌هایی تشکیل شده باشد مسأله پرستگری و تفکر نقادانه در نسل جوان آن جامعه فرق خواهد کرد. اما اینکه چرا این روحیه پرستگری و نقادی نسل جوان در ساختار و بسترهای اجتماعی ظهور و بروز کمتری پیدا می‌کند شاید عمده‌ترین دلیلش این باشد که از یک طرف، به لحاظ تاریخی فرهنگ مونولوگ و پدرسالار داشته‌ایم هرچند که اکنون چند دهه است این فرهنگ در جامعه ما عقب‌نشینی کرده است اما هنوز رگه‌هایی از آن را در سطوحی از جامعه شاهد هستیم و از سوی دیگر، فرهنگ دیالوگ در جامعه ما ضعیف است. «دیالوگ» در بسترهای خانوادگی، آموزشی، اداری، اجتماعی و... کم اتفاق می‌افتد؛ با اجازه‌اش داده نمی‌شود یا اگر هم چنین بستری فراهم باشد به اصول گفت‌وگالانه دیالوگ که در ابتدای بحث اشاره کردم آگاه نیستیم و این خود مانعی برای شکل‌گیری فرایند دیالوگ در جامعه ما می‌شود.

برای اینکه فرهنگ دیالوگ در جامعه‌ای قوت بگیرد باید افراد بتوانند در نهاد خانواده، مدرسه و دانشگاه و نهادهای اجتماعی و اداری خود دیالوگ را تمرین کنند. به‌همین دلیل، من اکنون از فضای به‌وجود آمده در کلاب هاوس بسیار خوشنودم؛ در این فضا، یاد می‌گیریم هم‌زمان که متفاوت از یکدیگر می‌اندیشیم اما حق برابر برای اعلام ایده‌هایمان داریم و می‌توانیم از نظرات‌مان دفاع کنیم بدون اینکه مورد قضاوت قرار بگیریم و اگر نقد متصفانه هم شنیدیم آن را بپذیریم. در فضای کلاب هاوس افراد می‌توانند دیالوگ را به‌طور دائم در جمع و با حضور «خرد جمعی» تمرین کنند و فرهنگ دیالوگ را هر چه بیشتر در جامعه ما جا بیندازند.



اما مرحله بعد از داشتن رؤیا، وجود انگیزه کافی، دانش لازم، اختیار و امکانات برای تحقق رؤیا،

نسبت رؤیا با بدنه جامعه (منظور همه گروه‌های سیاسی- اجتماعی جامعه است) و بالاخره وجود زیرساخت‌ها است. رؤیا داشتن و رؤیاهای متعالی داشتن اراده و انگیزه لازم را برای تحقق خود در اختیار ما قرار خواهد داد. همان نیز ما را برای فراهم آوردن زیرساخت‌های مورد نیاز به حرکت وای می‌دارد و اختلاف‌ها با یکدیگر را لطیف و همگرا می‌سازد. هر چند بدون رؤیا هم می‌توان فعالیت‌های زیادی انجام داد، اما گسیخته، بطنی، بازگشتی و ناکارآمد است. بگویم این است که مسأله رؤیا چه در بعد فردی و چه در بعد جمعی انسان ایرانی دچار هبوط و گرفتار در روزمرگی است.

اهمیت «افق آفرینی» و ضرورت «چشم انداز ملی»

آنچه عمق و ابعاد زیستن ما را مشخص می‌کند

دکتر رضا اکبری نوری

دکترای علوم سیاسی و استاد دانشگاه

۱ مفاهیم «افق»، «آینده»، «رؤیا»، «تعالی»، «توسعه» همگی مفاهیمی هستند که در ارتباط معنا‌داری با یکدیگر قرار دارند. چه زمانی که این مفاهیم را در ساخت فردی مطرح می‌کنیم، چه زمانی که مواجهی جمعی با این مفاهیم داریم؛ در هر دوی این ساخت‌ها، این مفاهیم مفسر زمان گذشته، ساخت‌دهنده زمان حال و به تبع آن، آینده فردی و جمعی انسان و جامعه هستند.

این روزها که جامعه ایرانی آستان انتخاباتی دیگر است پرسش از «افق» و «آینده» اهمیتی مضاعف می‌یابد و البته یکی از پرسش‌های بنیادین ما از کسانی که کاندیدای ریاست‌جمهوری هستند این است که به‌دنبال کدام افق یا آینده برای ایران هستند و اینکه قصد کدام برداشتن برای

موضوع زمانی از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود که بدانیم تفاوت اصلی انسان و سایر موجودات، ظرفیت وی در دارا بودن رؤیاست. رؤیایی که به او معنا، انگیزه، اراده و هیجان می‌دهد. ثروت، علم، عشق، دموکراسی، شهرت، موفقیت، قدرت؛ هر کدام یک رؤیا هستند. باز این مفاهیم زمانی از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شوند که بدانیم انسان برای زیستن نیاز به داستان دارد و هیچ داستانی جذاب‌تر و معنابخش‌تر

از «رؤیا» نیست. داستان‌های فردی و جمعی که ما با آنها زندگی می‌کنیم ابعاد زیستن ما را شکل می‌دهند. در واقع رؤیاها داستان‌های زندگی ما را آشکار می‌سازند.

۲ اکنون که پرسش از آینده وافق برای جامعه است، باید این را بدانیم چنانچه جامعه «عناصر جامعه بودن» را در خود نداشته باشد، معنای خود را به‌عنوان جامعه از دست می‌دهد و چه بسا به ورطه‌هایی تنزل کند که خروج از آن ورطه‌ها بسیار دشوار باشد. قطعاً اعتماد، امنیت، دوستی، وفاداری، قانون‌مندی، هنجارمندی و البته وجود عنصری که از آن تحت عنوان «رؤیا» یاد می‌کنیم در جامعه شدن یک جامعه از اهمیت بسیار زیادی برخوردار هستند. خصوصاً «رؤیا مندی». این را با تأکید می‌گویم که چه فرد و چه جمع بدون رؤیا، افق و آینده‌ای درخور نخواهد داشت. رؤیا و رؤیا مندی فردی و جمعی در عمل، مسیر و سرعت و جدیت توسعه و تعالی را در یک جامعه رقم خواهد زد. رؤیاهای نازل، انسان و جامعه‌ای نازل خواهد ساخت. در این صورت نیز دستیابی به اهداف و آرمان‌های بزرگ و چه امکانی خود را از دست می‌دهد و جامعه و انسان‌هایی که در آن زیست می‌کنند بی‌آینده و بی‌افق خواهند شد. در چنین وضعیتی روزمرگی، آینده را از دست انسان و جامعه می‌رباید.

۳ مهم‌ترین رؤیای انسان ایرانی، بعد از مواجهه با جهان و اندیشه متجدد، «مسأله توسعه» است.

انسان ایرانی پس از این مواجهه و پس از اینکه به فاصله خودش با جهان متجدد پی برده، ضمن اینکه دنیای جدید از بسیاری جهات برای وی جذابیت داشت، مهم‌ترین پرسش‌هایی که پیش روی او قرار گرفت این بود که چرا این فاصله ایجاد شد و چگونه پدید آمد؟ چگونه باید این فاصله را جبران کند؟ جبران این فاصله و رسیدن به رؤیای توسعه یافتگی از آن روز تا کنون به رؤیای انسان ایرانی بدل شده است. به این اعتبار، مهم‌ترین رؤیایی که جامعه می‌تواند داشته باشد و همان نیز افق و آینده جامعه را پدیدار خواهد کرد «رؤیای توسعه» است. رؤیایی که در وجه اجتماعی، اقتصادی، ارزش‌ها و هنجارها، سیاست و مدنیت می‌تواند آینده افق و جمعی و تا اندازه‌ی زیادی فردی ما را تحت تأثیر قرار دهد. این رؤیایی است که دیروز، امروز و فردای ما را در پیوندی معنادار با یکدیگر قرار خواهد داد و از ما کل معناداری را خواهد ساخت که می‌توانیم از خودمان با عنوان جامعه‌ای با افق و آینده مشخص صحبت کنیم. توسعه یک رؤیای ملی برای جامعه ایرانی است و باید بدانیم تا زمانی که رؤیای ملی نداشته باشیم نمی‌توانیم از توسعه سخن بگوییم.

۴ رؤیا، افق بلندی است که الزماً محقق نمی‌شود و ما فقط در مسیر آن حرکت می‌کنیم. رؤیا کیفیت یا کیفیاتی است که نحوه «بودن» و «زیستن» را تعیین می‌کند و اراده ما را در راستای خودش قرار می‌دهد. لذا وقتی می‌گوییم «ایران توسعه یافته» یعنی از کیفیاتی

